

متن پرسش

سلام محضر استاد: دومین بار اخیراً مزاحم می‌شوم و این بار می‌خواهم از خان دانش‌تان بعد از مدت‌ها بهره بگیریم. سؤالی که ذهنم را مشغول کرده در مورد جناب حافظ و اشعار او است. اخیراً به تفسیر غزل ۷۳ «حاصل کار گه کون و مکان این همه نیست» رجوع کردم و مسئله‌ای که از قدیم داشتم برای زنده شد. در سایت گنجور این غزل با شماره ۷۴ آمده و به برداشت‌های مخاطب عام که نگاه می‌کنیم می‌بینیم برداشت غالب این است که دین و دین داری که این قدر رنج و سختی دارد مهم نیست مهم آسایش در دنیا است و همین که دلت صاف باشد و حتی سدره المنتهی هم به آن عظمتش در برابر خوشی دنیا چیزی نیست! اما تفسیر شما خیلی متفاوت است. تأکید افراطی بر ظواهر نباید باشد و اگر عشق الهی باشد انسان دین را در آغوش می‌گیرد و برای دیگر ادیان نیز سهمی از حقیقت قائل است. تفسیر صحیح هم البته همین است. اما اشکالی که من به جناب حافظ دارم این است که چرا این حرفهای خوب را در زبانی زده که این قدر برای عوام شبهه انگیز است؟ چه طور می‌شود یک ظاهراً عارف عملاً از زبان فسق و فجور دارد برای بیان معارف عالی استفاده می‌کند؟ شایع است که در دوره شیوع تصوف در قرون میانه برخی فسق و فجورها در بین صوفی‌های منحرف زیاد شده بوده از شرب خمر و حتی ملاعبه و معاشقه و حتی لواط با کودکان و بی توجهی به شریعت. حالا به ظاهر ادبیات جناب حافظ که نگاه می‌کنیم ظاهراً انعکاس دقیقاً همین فرهنگ سخیفی است که در بین صوفیه منحرف شایع بوده. صحبت از شراب و مغ بچه و میخوانه و مستی است. می‌دانم همه اینها تمثیل از عشق الهی است ولی به نظر شما این که خیل زیادی در تاریخ اشعار حافظ را حمل به لا ابالی‌گری می‌کنند به گردن جناب حافظ نیست؟ آیا قابل تصور است که مثلاً خداوند در قرآن با همچنین زبانی بخواهد دیگران را به معارف هدایت کند؟ منکر جذابیت شعر و بیان حافظ نیستم منتها برایم سوال بود که چه طور مثلاً علامه طهرانی رضوان الله علیه که موسیقی را هم مطلق حرام کرده اند (حتی موسیقی با مضمون سالم و مذهبی) به خواندن اشعار حافظ توصیه می‌کنند که ظاهرش از موسیقی‌های سالم این زمانه هم به مراتب شبهه‌ناک‌تر و غلط‌اندازتر است. البته این اشکال آخر را باید از محضر شاگردان ایشان بپرسیم. عذرخواه از تصدیع و تشکر از عنایت

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: مسئله را از چند جهات باید بررسی کرد یکی عُرف زمانه حافظ و کلماتی که حتی به نحوی جنابعالی در مثنوی هم ملاحظه می‌کنید که در زبان محاوره بعضاً این کلمات ردّ و بدل

می‌شده است. ولی مسئله مهم‌تر گرفتاریِ حافظ است نسبت به کلمات دینی که به جهت سطحی استفاده‌شدن از آن‌ها به نحوی مندرس شده است. در حالی‌که آن کلمات در بدو پیدایشش در صدر اسلام، قدسی‌ترین کلمات بوده. و این‌جا است که حافظ برای مدّ نظر آوردنِ آنچه که باید مدّ نظر آورد باید عملاً کلماتی اختراع کند. کاری که هایدگر نیز در زبان آلمانی کرد. و معلوم است که آن کلمات در فضای شخصیت حافظ، معانی خاص خود را به میان می‌آورد همان‌طور که کلمات حضرت امام بر اساس شخصیت حضرت امام، معانی خاص خود را داراست. و اتفاقاً بنده مکرر عرض کردم ما در این زمانه نیز یک «حافظ» کم داریم تا آزاد از واژه‌های متافیزیکی که ما را گرفتار مفاهیم منجمد می‌کند، ما را متوجه «بودن» خود و شرف حضورمان بگرداند. موفق باشید